بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 10/9 /1386

بحث سر ادلّهء دالّیه بر مفهوم بود یکی از ادله تمسک به اطلاق دلیل شخصیت بود ،گفته شده بود که از ادات شرط لزوم یا علاقه لزومیه بین شرط وجزا استفاده میشود این علاقه لزومیه با مقدمات حکمت محمول به علاقه و لزومی که بین علت منحصره و جزا ومعلول است حمل داده میشود ،گفتیم دوتا اشکال بر این میشود مطرح کرد ،وبعد مقایسه کرده بودن بین این مقام و حمل امر بر وجوب نفسیِ تعیینیِ عینی، دوپاسخ در واقع اینجا داده شده است ، پاسخ اول این بود که ما اینطوری توضیح دادیم که متکلم در مقام بیان خصوصیات وجوب هست ولی در مقام بیان خصوصیات آن علاقهء لزومیه نیست این را مرحوم حاج شیخ اینجوری تعبیر فرموده بودند که ما در واقع مقدمات حکمت در چیزهایی که تتمه مراد از این کلام هست اجرا میشود نه د راموری که تتمه مراد از این کلام نیست، ما عرض میکردیم که این باید برگردد به عرض ما ،چون اینکه تتمه مراد از این کلام یعنی چی؟ ازکجا میتوانیم تعیین کنیم که مراد از این کلام چیست ،اگر مراد آنچیزی هست که به حسب وضع لفظ دلالت میکند هیچ یک از آنها تتمه مراد نیست باید به این بازگشت بکند آنچیزی که به حسب نوع متعارف از این کلام استفاده میشود نسبت به او وقتی بخواهیم بسنجیم تعیین سنخهء وجوب جزء تتمه مراد است ولی تعیین سنخهء علقیه لزومی جزء تتمهء مراد نیست،این یک پاسخ ،پاسخ دوم این بود که اساسا اگر متکلم هم در مقام بیان باشد نمیتواند به اطلاق برای تفهیم یکی از افراد آن علقیه لزومیه که اکتفا کند، علاقه لزومیه ای که بین شرط و جزا هست افراد مختلف دارد ممکن علاقه لزومییه بین علت ومعلول باشد بین معلول و علت باشد ،علت منحصره و معلول باشد ، علت غیر منحصره و معلول باشد تمام این ویژگیها ویژگیهای اثباتیی هستند که نیاز به قرینه اثباتی دارند ،قرینهء نفیی برآنها کافی نیست به حسب دید عرف، به خلاف طلب ، در طلب دوسنخ داریم ،ندب و وجوب ولی وجوب کأنّ طلب است صرفا ً بدون قید زائد که رخ داده در ترک است، ولی ندب طلب است و قید زائد ،هردو تای اینها در واقع قید زائد دارند ولی یکی از اینها قید زائدش عدمی است که وجوب باشد ،وجوب طلب است با عدم رخصت در ترک ولی ندب طلب است با رخصت درترک خوب آن چون قیدی که مشخّص وجوب است قید عدمی است به نظر عرف کافی است در مقام اثبات هست عدم قید ذکر بشود همین را کافی می دانند برای اینکه آن را حمل بر وجوب کنند همچنین سایر قیودات دیگر که آنها همش یک نوع طلبهای مشروطی هستند یک نوع شرط و قید زائدی وجود دارد ولی این عدم آنها، چون مؤیّد خارجیش عدمی است ممیّز اثباتیش هم به نظر عرف میتواند عدمی باشد به خلاف بحث اقسام و انحاء آن علقیه لزومیه ای که ادات شرط دارند ، یک اشکال سومی هم مرحوم اخوند ذکر کرده است ، این اشکال دوم را ذکر کرده بایک اشکال دیگری ،گفته که حرف شما درصورتی درست است که مقدمات حکمت تمام باشد و در مانحن فیه مقدمات حکمت تمام نیست چون ادات معنای حرفی دارد و بنابراین مقدمات حکمت درش جریان ندارد اینجوری تعبیر کردن،آقای مروّج اینطوری در منتهی الدرایه تقریب کرده و توضیحی در ذیل داده است ایشان گفته که چون معنای حرفی جزئی است و جزئی قابلیت تقیید ندارد مقدمات حکمت در جایی جاری میشود که امکان تقیید باشد امکان اطلاق هم باشد ،مامیگیم از عدم ذکر قید میفهمیم که متکلم مطلق اراده کرده است ولی چون معنای حرفی جزیی است امکان تقیید در آن مطرح نیست، امکان تقیید که نشد امکان اطلاق هم نیست و مقدمات حکمت تمام نیست بعد در حاشیه گفته این جواب ،جواب جدلی است چون مرحوم اخوند معانی حرفی را جزئی نمیداند بارها این را تکرار کرده است که معانیِ حرفیه کلّیه هستند و جزیی نیستند،ولی تقریب مرحوم آخوند اصلا این نیست که ایشان تقریب کرده است وچیز دیگری است و در کلمات آقایون دیگه هم آمده است ،بحث مرحوم آخوند این است معانی حرفیه لحاظشون لحاظ عالی است ،لحاظ استقلالی نیست ، در معانی حرفیه مستقل لحاظ نمیشوند به آن معانی ، فرق بین معنای حرفی و معنای اسمی این هست که معنای اسمی ملحوظ استقلالی است و معنای حرفی ملحوظ عالی است حالا کلی بدانیم جزیی بدانیم آن اختلافات سر جای خودش ولی این مقدار جزء مفرغٌ عنها و مسلمات هست که روی همه مبانی مشترک هست، حرف مرحوم آخوند این است میگه مقدمات حکمت فرع لحاظ استقلالیِ مورد است مورد را ما باید بتوانیم لحاظ استقلالی کنیم اگر جایی لحاظ استقلالی مطرح نباشد لحاظش لحاظ عالی باشد دیگه اینجا جای مقدمات حکمت نیست بعد این حرف مرحوم آخوند مورد حرف و حدیث وارد شده است ، مرحوم آشیخ محمد حسین آقای روحانی در منتقی الاصول و حاج شیخ در تقریرات که د رذیل درر چاپ شده این مورد حرف و حدیث واقع شده به خصوص یک نقدی وارد کردن که خود مرحوم آخوند در جاهای دیگه که آن هم معانیِ حرفیه است مقدمات حمت را جاری کرده است مثلا در بحث اینکه امر آیا دال بر وجوب است یا نیست،مرحوم آخوند دو مرحله بحث کرده است بحث اول این هست که ایشان عقیده اش این هست که امر وضعا دال بر وجوب است ولی بعد یک بحث دیگه ذکر کرده که اگر وضعا نباشد آیا لازمه مقدمات حکمت این هست که ما امر را حمل بر وجوب کنیم مرحوم آخوند میفرمایند بله لازمه مقدمات حکمت این است که امر را ما حمل بر وجوب کنیم خوب این همین امر صیغه امر باشد خوب این معنای امری است دیگه ،شما آنجا با مقدمات حکمت میگید مقدمات حکمت صحیح است یا مثلا حمل امر بر واجب نفسی د رمقابل واجب غیری ،واجب تعیینی در مقابل تخییری ،عینی در مقابل کفایی، همه اینها را ایشان با مقدمات حکمت تمام میکنند حالا اصل امر را هم به وضع مستند کرده بود آن یک حرف دیگه است ولی بقیه را فتوای ایشان این است که با مقدمات حکمت تمام میشود چطور اینجا این مطلب را گفته این مورد حرف و حدیث واقع شده است که اینها را چجوری جمع کنیم و امثال اینها ، آشیخ محمد حسین توضیحاتی میدهد ،من نمیخواهم وارد بحث مفصّلش بشوم ،من از یک زاویه دید دیگری میخواهم این بحث را دنبال کنم آن این است که اگر به هر حال اشکال وارد باشد آیا نتیجه ای که مرحوم اخوند میخواهد بگیرد آن نتیجه گرفته میشود یا نمیشود؟ فرض کردیم که واقعا معانی حرفیه صلاحیّت برای اجرای مقدمات حکمت نداشته باشد ،معنای این حرف چیست؟ این هست که اگر متکلم هم د رمقام بیان باشد بوسیله اطلاق ادوات شرط نمیتواند مطلبی را که بیان کند ،بیان کند، خوب اگر واقعا مقدمات حکمت تمام باشد متکلم بخواهد در مقام بیان بر بیاد الزام ندارد حتما ادوات شرط بیان کند میتواند با یک بیان منفصلی که در همان کلام هم ذکر کرده ،ذکر بکند، لازم نیست حتماً اطلاق خود این ادوات شرط را ما تمام بکنیم ،اطلاق این جمله یعنی در واقع اطلاق مقامی جمله کافی است ، به این معنا اگر متکلم د رمقام بیان است مستقلا میتواند آن علقه لزومیه را بیان کند ، بگه این علقه لزومیه ای که بین شرط وجزا هست این را باید مستقل بگوید ،آن علقیه لزومیه به نحو علقیه لزومیه بین علّت منحصره وجزا است این را بیان کند،شما میگید به وسیله إن شرطیه این را نمیتواند بیان کند تقییدش را ، تقییدش را مستقل از إن شرطیه آن هم نمیتواند بیان کند ،آن را که میتواند بیان کند ،در تمام آن موارد هم من خیلی مطمئن نیستم مرحوم آخوند آن به اصطلاح حمل طلب بر وجوب را به اطلاقی که از خود لفظ هست مستند بکند ،تصریح نکرده البته ولی ممکن است اساسا آن حمل طلب بر وجوب نفسی یا اصلا بر اصل وجوب را هم به اطلاق مقامی ایشان مستند بکند،یعنی در واقع میگه متکلمی که در مقام بیان خصوصیات قانونش هست باید به هر حال تعیین کند که این شیئی که من اصلا تعیین کردم تشریع ندبی است یا تشریع وجوبی است ، به صیغه امر نمیتواند این را تعیین کند خوب نتواند ،مستقل یعنی در ادامه کلام یعنی لازم نیست بیان منفصل باشد ،میگه به خصوص در مورد صیغه امر که آن چیز زائدی را که میخواهد بیان کند آن امر زائدش حتما به بیان مستقل بیان میکند فرض کنید میگیم اغتسل للجمعه ولا بأس بترکها آن ویژگیِ فصل ممیز ندب را اگر بخواهد بیان کند لازم نیست حتما در خود إغتسل بگنجاندش،آن را میتواند با بیان مستقل بگه ، بگه إغتسل للجمعه ولا ترک ببأس الاغتسال نتیجه این حرف این هست که اطلاق لفظی إغتسل گرفته میشود ولی اطلاق مقامی که در این جهت خیلی با اطلاق لفظی فرق ندارد آن را چی؟ متکلم میتوانسته است با لفظ مستقل دیگری خصوصیّت وجوب را بیان کند فرض هم این است که درمقام بیان است یعنی دقیقا همه آن مقدماتی که برای مقدمات حکمت هست هست ، متکلم در مقام بیان ویژگیها وجوب بر آمده است و فصل ممیّز وجوب را و فصل ممیز ندب را اینها را هیچ کدام را ذکر نکرده است میگیم چون فصل ممیز وجوب امری است عدمی نیاز به تصریح ندارد ولی فصل ممیز اثباتی نیاز به اثبات دارد همه این بیانی که در تقریب اطلاق لفظیِ صیغه امر شمامیگید اطلاق مقامیش بکنید،خیلی به جایی لطمه وارد نمیشود وخیلی جاها حالا این را عرض کنم خیلی جاها این اشکالات هست در واژه مشروط و مطلق آنجاها مرحوم شیخ میگه مفاد صیغه معنای حرفی است معنای حرفی جزئی است نمیشود تقیید شود وحالا آن نشود تقیید شود بیان منفصل که میشود نتیجه گیریهایی که آنجاهاش کردن آن نتیجه گیریها نتیجه گیریهایی هست که به راحتی قابل پاسخگویی هست مرحوم آخوند در آنجاهم اشاره دارد ، یک اشاره ای د رهمان بحث واجب مشروط و مطلق دارد که اشاره به همین اطلاق مقامی است اما خیلی بهش تکیه نکرده است (عمده این است که آیا متکلم به وسیله این کلامش نه خصوص ادوات شرط معمولا جایی که در مقام تشریع بر میاد ویژگیهای طلب را هم میخواهد افهام کند یا نمیخواهد،خیلی برای متکلم مهم نیست که به وسیله طلبش بیان کند مهم این است که در این مقام در این جمله ای که دارد میگوید آیا در این مقام هست که آن امری را که من تشریع کردم به چه سبکی است چجوری است ندبی است و سایر فصل مقومهایی که مطرح بود ،این را در طلب و اقسام طلب معمولا در مقام بیانش هست در علاقه لزومیه معمولا در مقام بیانش نیست این اشکال اشکال واردی است که عرض کردیم اشکال مرحوم آشیخ هم باید به این برگردد ،اگر از این چشم پوشی کردیم دیگه اشکال زائد دیگه ای که مرحوم آخوند مطرح میکند آن اشکال را دیگه نباید طرح کرد آن اشکال فوقش مضرّ به اطلاق لفظی است اگر تمام باشد که خوب میگم تمام بودنش هم خودش مورد حرف و حدیث است چجوری بین این دومقام ما فرق بگذاریم و امثال اینها و اشکالات دیگه ای که بیاناتی دراینجا هست ، حال عرضم این است که به فرض همه این حرفها را بگذاریم کنار قبول داشته باشیم که اطلاق لفظیِ ادوات شرط صلاحیّت اثبات علیت انحصاری را نداشته باشد ، اطلاق لفظی نداشته باشد اطلاق مقامی که دارد چون به وسیله اطلاق مقامی و به وسیله لفظ مستقل شما که میتوانید مقید کنید مقیّد نکردید اطلاق مقامی اقتضاء میکند که علیّت انحصاریه باشد فرض این است که متکلم در مقام بیان است همه آن حرفهایی که دراطلاق لفظی هست در اینجا هم هست مشکل مشکل در مقام بیان بودن و اینجور چیزها نیست،مشکل این بود که لفظ إن که معنای حرفی است نمیشود آن را بیان کرد خوب نشود بیان کرد ،علی ایّ تقدیر این اشکال اشکال خیلی مهمی نیست فوقش این است که اطلاق لفظی را زمین بزند،اطلاق لفظی زمین بشود به اطلاق مقامی تمسک میکنیم عین همان نتیجه را مامیگیریم عمده همین دوتا اشکال هست که آقایون فرمودند و دیگه این اشکال سوم را نباید دنبال کرد ،یک بحث مبنایی هم دارد که نمیخواهیم طرح کنیم که اساسا حمل طلب بر وجوب آیا با مقدمات حکمت است نیست و امثال اینها که مرحوم آشیخ آنها را هم قبول ندارد خوب آن یک بحث دیگه هست که خارج از بحثهای مااست ، خود مرحوم آخوند هم قبول ندارد که حمل امر بر وجوب به مقدمات حکمت است ،فرضی آن را تمام میداند خوب این هم یک تقریب برای مقدمات حکمت ، تقریب دیگه ای بر مقدمات حکمت تقریبی هست که اینجوری تقریب شده است حالا من با توجه به مجموع بیاناتی که آقایون دارند عرض میکنم ، ببینید گفتن برای اینکه شرط دلالت بر مفهوم باشد چهار تا رکن میخواهد ،اولا باید دال برعلقه لزومیه باشد ثانیا علیت باشد ثالثا علیت تامه باشد رابعا علیت تامه انحصاریه باشداینکه دلالت بر علقه لزومیه باشد و اتفاقی نیست این را وضعا ما استفاده میکنیم اینکه دال بر این است که شرط علت برای جزا است این هم یا با وضع استفاده میکنیم یا به بیانی که مرحوم آقای نایینی دارد که مقام اثبات تابع مقام ثبوت است که مثلا با آن بیانات میخواهیم اثبات کنیم که در مورد این تقریب آقای نایینی راکه اگر بحث کردیم این بیان هم صحبت میکنیم به هر حال اصل علیت را یا حالا وضعا یا به هر بیانی ما استفاده میکنیم اما اینکه این علیت، به نحو علیت تامه است میگویند تقریبی که ما برای علیت تامه داریم لازمه این تقریب این هست که علیت هم انحصاریه باشد میگویند اگر علت ناقصه باشد علت ناقصه با اطلاق ترتب جزا بر شرط منافات دارد اطلاق قضیه این است جمله شرطیه اطلاقش میگوید که هر وقت شرط تحقق پیدا کرد جزا هم محقق است ولی اگر علت، علت ناقصه باشد تحقق علت ناقصه برای تحقق معلول کافیست؟ نه کافی نیست باید علت تامه باشد تا معلول بر آن متفرع شود اطلاق جمله این است که هر وقت شرط تحقق پیدا کرد جزا هم مترتب شود علت ناقصه در صورتی جزا متفرع است که سایر اجزای علت هم همراهش باشد پس بنابراین ما از این جمله میفهمیم که شرط علت تامه جزا است ما میخواهیم بگوییم اگر شرط قرار شد علت تامه جزا باشد نتیجه امر این میشود باید علت انحصاریه هم باشد به چه بیان؟ میگویند اگرشرط علت انحصاریه باشد که خوب بحثی نیست اگر شرط علت انحصاریه نباشد یعنی یک علت دیگری هم ممکن است وجود داشته باشد فرض که وجود داشته باشد آن علت دیگر یا زودتر ازاین علت تحقق دارد یا همراه این علت محقق میشود اگر زودتر از این علت محقق شود جایی که یک معلول دو تا علت داشته باشد به أسبق العلل مستند میشود پس این شرط مورد نظر ما از علیت میفتد اگر با هم تحقق پیدا کنند هر دو میشوند علت ناقصه و فرض این است که ما علیت تامه را در شرط استفاده کردیم پس علی أی تقدیر لازمه علیت تامه بودن شرط این است که علت منحصره باشد این تقریری است که آقایان کردند. پاسخهایی که داده شده مرحوم آقای صدریک پاسخش این است که اولا اگر شرط ما بگونه ای است که شرط محتمل الدخاله به گونه ای است که ما میدانیم هیچ وقت همراه این مشروط نیست اگر باشد آینده است مثلا ،همراه آن نیست اگر این باشد این منافات با اطلاق شرط ندارد این را نمیتوانید شما با این بیان نفی کنید ممکن است علیت انحصاریه نداشته باشد ولی با اینکه علت انحصاری ندارد اطلاق شرط هم محفوظ است هر وقت شرط تحقق داشت علیت تامه دارد چرا؟ به دلیل اینکه هیچ وقت آن علت محتمل قبل از این یا همراه این نیست خوب این را اجازه بدهید من یک توضیحی عرض کنم دو گونه میشود این را تقریب کرد که وقت گذشته ان شاالله فردا.